



وقتی آدمی لبریز می شود







نشتی

وقتی آدمی لبریز می شود، از نشتی دل اثری می ماند بر کاغذ، بدین سان...







بنام کلمه الله

کاریکلماتور ، مخاطب‌های آگاه و اندیشمند دارد ، که آنها را وادار به تفکر می‌کند. کاریکلماتور ، در نگاه اول یک لَفَاطی ساده به نظر می‌رسد، ولی اثرات واقعی آن پس از کمی تفکر و شاید تعجب برای مخاطب آشکار می‌شود. کاریکلماتور ، زبان گویایی است که به نرمی و با زبان تصویریِ ذهن، افقی را فراروی فرد قرار می‌دهد، که بیش از آنکه با واقعیت‌های تلخ و شیرین همگام باشد، بر حقایق مسلم انطباق دارد.

ممکن است کمی اغراق‌آمیز و فراذهنی باشد ، ولی دور از موضوع نیست. قابل ذکر آنکه ساده گی و پیچیده گی محتوی کلمات، بستگی مستقیم به عمق موضوع دارد. کاریکلماتور ، یکی از جلوه‌های زیبای ادب و هنر معاصر است.

مجموعه کاریکلماتور زیرترنمی از بارش دل بر عمر است .





- يك درخت ديدم، كه ريشه‌هايش از خاك بيرون آمده بود، از بس ريشه‌دار بود.
- يك نفر را ديدم كه آنقدر آرزويش بزرگ بود، كه داشت له مي‌شد.
- بعضي آدم‌ها نامشان، مثل قوطي فلزي است كه در جوب آب قل مي‌خورد و سر و صدا راه مي‌اندازد.
- يكي گريه مي‌كرد كه چرا نتوانسته، بخنداند.
- يك شاخه خشك ديدم، كه سايه بان خواييده‌اي را نگه داشته بود.
- قيافه حق به جانب، قاب عكس آدم‌هاي مغرور است.
- يك آيينه را ديدم، شكسته بود و شكسته بندي مي‌كرد.
- آب گل آلود، مثل نيت بد است، صبر كنيد، صاف مي‌شود.
- متأسفانه نمي‌توانم، اين را يكي مي‌گفت، كه نمي‌خواست.
- عكس كودكيش را روي تاقچه گذاشته بود و براي پدرش فاتحه مي‌خواند.
- يكي راست مي‌گفت كه دروغ گفته است.



- وقتی خاطره می نوشت، خودش را پاک می کرد.
- در خواب می دید، بیدار شده است و خوابش می آید.
- دلش بزرگ شده بود، خودش را کوچک می دید.
- عیب مردم را می خرید، به قیمت پوشیدن آن.
- گفت ، خدایی یعنی ، چشم بستن و دست باز کردن.
- از بس خاکی بود، امروزش، فردای دیگران بود.
- یکبار برای همیشه و برای همیشه یکبار، خوب باش.
- اعتراف می کرد که خدا می داند، که نمی دانم خدا می داند.
- سایه اش روی زمین کوچک افتاده بود، غصه می خورد.
- دلش خیلی خوشحال بود که کسی را ناراحت نکرده است.
- دیگر باورم شده است، که باورم کرده است.



- اسم محمد است، این را وقتی فهمدم که صدایم زدند.
- وقتی از دنیا رفت، تازه به دنیای من پا نهاد.
- دلش نمیخواست زبان زد باشد، بر سر زبانها افتاد.
- به خودش می گفت، گوشت به کار نباشد، کارت را بکن.
- از روز لذت نمی برد، شیها هم عینک آفتابی می زد.
- خورشید بر روی برکه می تابید، ابر بر روی برکه می بارید.
- غرش رعد، دل ابر را آب می کند، دل خاک را ناب می کند.
- گل‌هایی که گل نمی دهند، مثل آدم‌هایی هستند که دل نمی دهند.
- همه زندگی؛ خدا آورد، خدا می برد، خدا بُرد، ... ولی من باختم.
- تابوت آخرین قاب زندگی است در دنیا.
- به خودش می گفت، اگر حرف مرا گوش بدهی، مثل من می شوی.



- معلم می گفت، بنویس الف، دانش آموز می نوشت، الف سخت است.
- امروز، پسر بچه بازی می کرد، شیشه شکست، توپش پاره شد.
- فردا، پسر بچه بازی نمی کند، شیشه نمی شکند، توپی در میان نیست!
- در تنگ آب ماهی می رقصد، روی پوست موز پایم می لغزید...
- شمع را میان دستانم مخفی کرده بودم تا باد آنرا خاموش نکند، دستم را می سوزاند.
- روی سنگ نوشت، دوست دارم و آنرا محکم به سرم زد.
- به سرم زده است خود را بشکنم، اما سنگ پیدا نکردم.
- من مثل سنگ نیستم که کارم شکستن باشد. من مثل شکستنم، که محتاج سنگ است.
- اگر من را پیدا کردید، به آدرس زیر ارسال کنید، من...
- زیر عکسش نوشته بودند، جوان ناکام به کام مرگ رسید.
- چشمانم پلک می زد، فکر می کرد، دنیا چشمک می زند.



- وقتی چشمانم نمی‌دید آنچه را که گوشه‌هایم می‌شنید، تعریف می‌کرد.
- من به دنیای خلوتم متهم نیستم، به دنیای جلوتم متهمم.
- در بچگی کفشهای بزرگ به پایم می‌کردم و حالا که کفشهای بزرگ به پایم می‌کنم، باز دوست دارم بچه باشم.
- خوابم نمی‌آمد، از چشمانم اجازه گرفتم، بیدار باشم.
- بعضی وقتها فکر می‌کنم، آنقدر کوچکم که زیر دست و پای خودم له شده‌ام.
- کودک گفت: آقا اجازه... من بزرگ می‌شوم؟ معلم گفت: بدون اجازه نه!
- هیچکس مثل من، نمی‌داند که من کیستم.
- یکبار که خودم را در آینه دیدم، جواب سلام هم ندادم.
- مادر به فرزندش گفت: برو به امان خدا، فرزند لبخندی زد و نرفت در امان خدا.
- یکی را دیدم که زیبا روی بود، خُلقش از خدا بود و لی خُلقش از خودش.
- گفت از لذت فرار کن که بیچاره می‌کند، گفت از بیچارگی به لذت افتادم.



- دنیا آخر خطِ اولین ایستگاه حساب و کتاب است.
- دانش آموزان کلاس اول، معلمان کلاس آخر می شوند.
- پروانه خود را به دست پسر بچه انداخت، تا زیبایی را به او نشان دهد.
- عصای پیرمرد، همیشه یک قدم از او جلوتر راه می رفت.
- بچه ها وقتی می دونند، از خودشان عقب می افتند.
- هر وقت شمع روشن می شود، پروانه خاموش می گردد.
- بزرگترین تابلوی هستی، آسمان است.
- وقتی طوفان می شود، کاسه دریات لبریز می شود.
- ماه همیشه از خورشید تنهاتر است.
- گفت میدانی آبرو یعنی چه؟ گفت بر آب باشی و سراب نباشی.
- روزی همه به من خندیدند و من نگرستم و امروز که آنها که می گریند، من نمی خندم.



- آدمها دوست دارند، فردای امروز مثل امروز، فردایی داشته باشند.
- یکی به دیگری می گفت: یک وقت فکر نکنی تو تنهایی، من هم با تو تنهایم.
- یک روز دلم گرفته بود، آنها با تو باز کردم.
- دلش روشن بود، وقتی تو بروی خاموش می شود.
- هنوز نمی دانم به آن گودالی که آب در آن جمع می شود، دریا می گویند و یا به آن آب که در آن گودال جمع شده است؟ جواب داد، معلوم است، به آن گودال بزرگ. حال به گودال بزرگ بی آب چه میگویند؟
- دریا بی آب هم باشد، دریاست، رودخانه بی آب هم باشد رودخانه است، اما من بیتاب که باشم، من نیستم، تویی... .
- جواب سلام، سلام است، جواب خوبی، خوبی است، جواب من، تویی... آیا جواب زشتی، زیبایی است؟
- آخ، داغ است، خیلی داغ... آی، سرد است، خیلی سرد... وای، خیس... خیلی خیس.
- جایزه نفر دوم کفش بود، پسرک کفش نداشت، در مسابقه اول شد و به پایش باخت.
- بلبل حال نداشت بخواند، می نوشت.



- بعضی شمعها آنقدر دلسوزند، که به پروانه برسند، خاموش می شوند.
- من تا حال روز تاریک در زندگی دیده‌ام، اما تا به حال شب روشن تو دیده‌ای؟
- جاده پیچ می خورد و بالا می رفت، به سر قله رسیدیم، تابلوی توقف ممنوع بود.
- دخترک گریه می کرد و با خود می گفت: من دیگر دوست ندارم مامان مرا بزند.
- بابا آب داد، مادر آب خورد، بچه ها تشنه پدر و مادرند.
- یک لیوان آب گذاشتم زیر آفتاب، دیدم خورشید تشنه تر است.
- خانه گرم بود، مامان گرم بود، بابا گرم بود و بچه ها دلگرم.
- دلخوشی را به یک بیابان هم بدهند، گل می کند.
- دختر بچه کنار پیاده رو، دستهایش از همه کفشهای مردم، واکسی تر بود.
- پیرزن قصه جوانیش را با لحن کودک می گفت.
- دنیای یخ زده بعضی آدمها، حتی یک جرعه خنک هم نمی نوشد.



- داشت با خودش حرف می‌زد، من را هوایی کن، خود را زمینی و همه زندگی را جَوونی.
- دلم غصه ندارد، غصه ام آنست که بی دل نیستم.
- قول داده بودم، سر قولم باشم، سر قولم که رسیدم، قولم را شکستم.
- پیرهایی که دوست داشتی هستند، دوست داشتی ترند.
- همه دل‌های پاک، لبانی خندان و چشمانی شهلا دارند.
- بچه‌های بزرگ، کلاس اوّل زندگی، شرایط سَنّی ندارند.
- دریای دلت از ساحل زندگیت، هیجانی تر نمود می‌کند.
- زندگی ایستاده بود، خودم نشسته و آرزوهایم خوابیده.
- باران می‌آمد، چترش بسته بود تا که از او خواهش نکنند، به زیر چترش بیاید.
- دلش یکی را می‌خواست، که او نمی‌خواست.
- به هر بهانه ای بیادش می‌افتاد و به هر یادی بهانه می‌کرد.



- چشم داشت، توقع است، چشم سیر، تحوّل و چشم تنگ، تنفر....
- در خلوتش منتظر بود، و در جلوتش منفعل.
- یک دو سه هم آغاز مسابقه است و هم پایان، هر که یک شروع کند، سه به پایان می‌برد.
- کلاس اول زندگی تو، دیگران. کلاس دوم زندگی تو، تو. کلاس سوم زندگی تو و یکی دیگر که نه توست و نه دیگران.
- زندگی چهارراهی است که یک راهش تو هستی و سه راهش تو هم، هستی.
- تو ضربدر زندگی، به اضافه عشق، منهای خودت، صفر می‌شوی.
- تو تقسیم بر زندگی، ضربدر خودت به اضافه من، خودت می‌شوی.
- منهای من، ضربدر هر دویمان به اضافه عشق، من می‌شوی، پس کی تو می‌شوی.
- در یک حساب و کتاب روشن، هیچکس منهای خودش، خودش نمی‌شود.
- اگر می‌خواهی باشی، باید نباشی و گرنه تو هستی، ناشی.



- انتظار، هر چه بیشتر جواب نمی دهد، بیشتر جواب می دهد.
- هیچکس نمی داند، چه کشیدم، فصلش که بیاید ، می فهمی.
- دوست دارم زندگی‌م، فقط یک اتاق داشته باشد، یک در، یک پنجره، یک باغچه، یک تو.
- هزار بار هم که بیایی، چه فایده ای دارد، یک بار بمان.
- مدادی نوشت، آنچه را که من می خواستم، امام من نوشتم، آنچه را تو می خواستی.
- دل آرام، خواب نیست که بیدارش نکنی، بیدار است، نگذار بخوابد.
- هزار مرتبه شکر، که می توانم، یک مرتبه شکر کنم.
- هزار مرتبه شکر، حتی یک مرتبه از تشکر هم نیست.
- اگر می شد دوباره به بچگی برگشت، بزرگی می کردیم.
- پدری که دست پسرش را گرفته بود، گم شده بود و آدرس می پرسید.
- مرغ عشق های در قفس را دیدم که از من آزادتر بودند.



- شمعی به گلی رسید که پژمرده می شود، آب شد، گل شد.
- آب که گل آلود شود، ماهی صید خودش می گردد.
- جوانه زدن کار بهار نیست، کار بهار جوانه دیدن است.
- آدم‌های نابالغ پاک، هر وقت لذت می‌برند، پشیمان می‌شوند.
- آب و آسیاب، از اول هم خود را به آب و آتش می‌زدند.
- روزی آسمان بر زمین فخر می‌فروخت که، من خورشید دارم و تو چه؟ زمین گفت: هم او که به آن فخر می‌فروشی، هر روز به دیدارم می‌آید. یک روز خورشید به دیدار زمین نرفت، دیگر نه خورشیدی بود که تفاخر کند و نه آسمانی که فخر فرود شد.
- پسر بچه پا می‌کوبید و مادر منع می‌کرد، مادر خشم می‌ورزید و پسر بچه اصرار. پسرک خسته شد و خوابید، و حال آنکه مهر مادر بر او می‌تابید.
- دم اذان بود، دم اذان گرم که مار اجمع کرد.



- یکی از یکی بدی می گفت، یک گفت: بدی دیگران را گفتن خوب نیست. اینگونه از خود دفاع کرد. من که خوبی بدان را نمی گویم که خوب نباشد.
- آدم‌های خاکی هزار مرتبه یک هستند و آدم‌های مهربان یکمرتبه، هزار.
- هرچه بیشتر به دنیای امروز تکیه کرده باشیم، وقتی برق می‌رود خاموش تریم.
- تمام انرژی‌ام را جمع کردم که بدانم کیستم، دیگر چیزی نمانده بود که بگویم کیستم.
- قبله، قلب را جذب می‌کند و قلب یکی را که قبله است. اسم دیگر قبله نما، قلب نماست.
- دنیا کلاس اول زندگی در خلقت است، بعضی یک روزه می‌گذرانند و بعضی صد ساله و آخرت کلاس آخر زندگی که تمام شدنی نیست.
- یکی زیر چتر، فکر باران بود و یکی زیر باران فکر چتر ...
- خاکستر زبان اسرار آتش است که با، باد فاش می‌شود.
- هر کس بتواند از خاکستر حرف بکشد، آتش را مهار کرده است.



- خوشبینانه نگاه کن، تا بدبینانه روبرو نگرداند.
- تفاوت امروز و فردا، در دیروز آنست.
- بلند پروازانه ترین احساس آدمی در خاکی ترین مرام او تجلی می کند.
- پسرک دست پدر را می کشید، پدر بر او داد می کشید. آبنبات زیر دندان پسرک خُرد شد، معلوم نیست نصیب کدامشان بُرد شد.
- نمی توانست معنی زندگان را بفهمد، مردگان را یاد می کرد.
- نانوای محل ما، با آتش نان می پخت، با خنده نان داد.
- کلیدی که به هیچ قفلی نمی خورد و به هر دری بخورد، قفل می شود.
- یک پنج حرفی است که تمام دوراهی ها را طی می کند، و آن آرامش است.
- اگر اهل یار گیری نیستی ، لااقل اهل یاردوستی باش.
- بیچاره خودش را دستی دستی بر سر زبانه انداخت.



- چه داری و چه نداری مهم نیست، چه دادی و چه گرفتی مهم است.
- ناسلامتی بزرگ شده ایم، ولی هنوز مریضم.
- من خوشبختم، این جمله را بر دل‌هایی نوشته‌اند که روی پای خود راه می‌روند.
- کاش می‌شد، سرنوشت را از سر نوشت.
- عکس آسمان را گذاشته بود و عکس آسمان فکر می‌کرد.
- دستانش نوازش می‌کرد و چشمش نیایش، روی قلبش می‌نوشت، زندگی یعنی ستایش.
- آدم‌ها وقتی به دل‌های آرام می‌رسند، رام می‌شوند.
- از روزی که با دلم دوست شدم یک دوست دلی پیدا کردم.
- قاب عکس خورشید آسمان است، قاب عکس آب دریاست و قاب عکس من، تویی.
- می‌خواهم یک شکم سیر، گرسنه تو باشم، چه کنم؟
- هر چه خودت را پاک کنی، پررنگ‌تر می‌شوی.



- آفتابی ترین روز زندگی من ، همیشه بعد از ابری ترین روز زندگی من بوده است .
- خوبی کردن غذای روح من است ، نه خوبی دیدن غذای روح تو
- اگر می خواهی بخندی ، بخندان.
- من مال من نیستم ، این جمله را تو به من بگو.
- همیشه گشایش ، در باز کردن گره دیگران است .
- گرم باش ، تا دلگرمی آدمها باشی .
- چشمه به آب می گوید ، آبروی من تویی ، من هم به حسین (ع) میگویم ، آبروی من تویی .
- خدایا قلب من با دغدغه های می لرزد ، با امیدت آرامش کن .
- دوست دارم خلوتی داشته باشم ، که هیچ اثری از من در آن نباشد .
- خدایا اگر من را ببخشی ، از بدها یکی کم می شود .
- من که نگفتم خوبم ، گفتم تو خوبی ، این بد است ؟



- من میدانم آخرش هم کم می آورم ، امانه با تو ...
- آخرین حرفی را که می شنوم نمیدانم چیست ، شاید سلام باشد ، شاید خداحافظ
- پا به پای من آمدی ، حالا که از پا افتاده ام ، نمی آیی ...؟
- دوست دارم چشمم را به دستت بدوزم ، فقط همین ...
- تا امروز هیچ وقت نشده است ، که تو بخواهی و نشود و نخواهی و بشود .
- نانوا نان نمی دهد ، خمیر را می پزد .
- در برابر اسم من ، امروز هم نوشتی ، حاضر ...
- امیدوارم ، امروز هم مثل دیروز ، فردایی داشته باشد .
- امروز ، یک روز به تو نزدیکتر شده ام .
- هروقت دستم را به سوی تو بلند کردم ، همه آسمان را بر روی آن قرار دادی .
- فقط دری را بزن ، که آن طرفش صاحبخانه باشد .



- دیشب خواب فردا را دیدیم ، درست مثل امروز بود ، خواب بودم .
- تصور کن ، اگر یک روز تصویر شوی ، اسم این تابلو را بیم می گذارند یا امید .
- خیلی دوست دارم بنویسم ، تو کیستی ، اما آخرش هم ، تو نیستی .
- من پاک کن را دوست دارم ، چون غلط هارا پاک می کند .
- آنهایی که گناهشان تو هستی ، بخشایش آنها به چیست ؟
- دوست دارم ، هر وقت مینویسم ، من ، بوی تو بدهد .
- تمایلات و تعلقات ، بذر خلوتهای آدم است .
- کلید زندگی من ، در قفل خلوت هایم شکست .
- هیچگاه نمی شود ، بدون دوست ، دوست داشتن را تجربه کرد .
- می شود بد بود ، ولی خوب ها را دوست داشت ولی نمی شود خوب بود ولی بدها را دوست داشت .
- تو نمی دانی چقدر خوبی ، میدانی چرا ؟ ، چون نمی دانی چقدر بدی ، بد است .



- از روزی که با خودم قهر کردم ، دیگر خودم نیستم .
- تو دوست داری آخرین لحظه زندگی شمع باشی یا پروانه ؟
- از روزی که دستم را ، از دست مادرم جدا کردم ، نافرمانی را تجربه کردم .
- گناه لذتی است که اگر با وجدان تلاقی بکند ، کام آدم را تلخ می کند .
- بخدا نمی خواستم گناه بکنم ، می خواستم لذت ببرم ، اشتباه کردم .
- هرکس دوست ندارد بد باشد ، میتواند دوست داشتنی باشد .
- چشمان ما فقط نمی بیند ، انتخاب هم می کند .
- بعضی ها شب زندگی می کنند ، بعضی ها روز می خوابند .
- باور کنیم می شود ، از روزهای سرد زندگی ، تفسیری گرم کرد .
- بدان سفره بزرگ ، غصه بزرگ و سفره کوچک ، غصه کوچک دارد .
- چه نداری مهم نیست ، چه داری مهم است .



- فکر میکنم نفس راحت را آنهایی می کشند ، که مردم از آنها نَفَس راحت می کشند .
- یکی را دیدم ، که آنقدر گرم بود ، که مردم در سایه اش نشسته بودند .
- نه از دل رنجاندن ، راحت بگذریم و نه از رنجیدن دل، سخت ...
- هروقت هوایم را داشتی ، دلم هوایی شد .
- وجدان چه همراه خوبی است ، اگر با آن رفیق باشی .
- هروقت می خواهم ، نمی توانم . هروقت که می توانم ، نمی خواهم .
- می خواهی بدانی که هست ، وقتی تو ، نیستی .
- سر سفره ای بشین ، که بوی منت ندهد .
- فکر می کنید ماندن به چه قیمت می ارزد ، به قیمت مُردن؟!...
- اگر بنا باشد باشیم ، با وجدان باشیم .
- فکر کنم می شود ، خندیدن را با چشم خیس تجربه کرد .



- اگر بدانی خلوت یعنی چه ؟ همیشه در خلوتی .
- اگر با زیبایی ها سروکار داری ، با خودت رفیق هستی .
- برای دل بدست آوردن ، کافی ست دل نرنجانیم .
- عزیزم ، کلمه ایست که وقتی به دورغ آغشته می شود ، بوی نفرت می دهد .
- چه بسیار که ، چشم لذت می برد و دل آشوب می شود .
- لذت بخش ترین بخش زندگی ، لذت دیگران است .
- هر وقت مُزد یکی را دو برابر دادی ، یعنی محبت خود را در او پس انداز کرده ای .
- برای دیگران آسان گیر و بر خودت سخت ، که خدا بر تو آسان می گیرد .
- بندگان خدا ، در بند بندگان خدا نیستند .
- اگر یک گناه کمتر کنی ، بهتر از آنکه هزاربار استغفار کنی .
- میدانی که را بیشتر دوست داری ، آنکه را که بیشتر هوایش را داری .



- در کلاس زندگی ، همیشه اول باش .
- یک عمر زندگی ، حاصل کنار آمدن است با یک لحظه گذشت.
- به دوست بگو، سهم من از زندگی تویی.
- به خدا ،خدای فردا از خدای امروز مهربان تر است.
- من نمی خواهم زندگی برای من باشد، آرزو دارم زندگی برایمان باشد.
- ما ، مادر همه ضمیر هاست.
- تمام زندگی ابتدایش آرامش است،دومش عقیده، سومش اراده، چهارمش صبر، و آخرش جهاد.
- دروغ نمی گویم که دوست دارم، هنوز دوست داشتن را بلد نیستم، یادم بده.
- هر کجا که عشق جریان داشته باشد، از گلاب گل می گیرند.
- می شود خوب بود، امانی شود خوب نبود.
- احساس زبان درون ماست، نگذارید لال بشود.



- ما با خاطره هایمان زنده هستیم ، نه با زندگی خاطره می سازیم.
- در سفر زندگی ، آنهایی را که همراه ما هستند، دوست می نامند.
- دوست داشتن اختیاری نیست، دشمن داشتن اختیاری است.
- آنها که پیامبر آرامشند، خود مخلوق هیجانند.
- آنجا که هیجان ، جان بدهد، آرامش جان می گیرد.
- آینه تصور خود را از من ، تصدیق کرد.
- خورشید هیچوقت برابر آینه نمی ایستد، چون می سوزد.
- دلگرمی اعتباری ایست که دیگران را به سرمایه گذاری در تو تشویق می کند.
- روباهی که دمش را جای دیگر به شهادت گذاشته بود، دیگر شاهی نداشت.
- کینه ورزیدن ، تمرین سقوط آزاد است.
- جعبه مداد رنگی را که از بچه ها بگیری ، نقاشی تعطیل می شود.



- تابلوی ورود ممنوع توقف نیست ، جهت حرکت را نشان می هد.
- در جوانی پابندی، در پیری دلبندی می آورد.
- در دنیای متمدن، آدمها برای بهم نرسیدن ، از هم فرار می کنند.
- امروزِ روز، سلام کردن از گل فرستادن سخت تر است.
- بازی به بزرگترها که می رسد، جدی می شود.
- خانه های امروز ، اتاق هایی جداگانه اند که هر کدامشان پنجره ای مجزا دارند.
- فصل همه آدم ها در خانه های قدیم یکی بود و اکنون خانه های چهار فصلند.
- لیوان آب زیر خورشید ماند، آخر معلوم نشد چه کسی متهم است....
- اتهام ، یعنی آنچه‌هایی که نباید بفهمند، بفهمند.
- در بچه گی بی حساب بزرگی می کردیم، و بهتر آنکه در بزرگی با حساب بچه گی کنیم.
- همه آنانی که دنیای آرامشند، نیازمند هیجانند و همه آنانی که در هیجانند، نیاز مند آرامشند.



- اگر زندگی جدی شود، زود می شکنیم.
- معلم های مهربان، جدیت را به آموزش می دهند و هیجان را به زندگی.
- چه خوب بود، هیجانی ترین لحظات زندگی ما بر جدی ترین لحظاتهش مماس می شد.
- زندگی مثل دایره است، باید راحت بغلطد.
-